

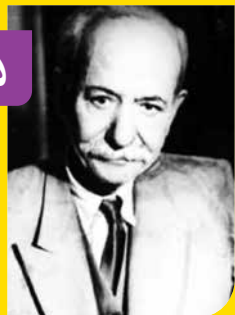
## پاسداشت یاد ایرج افشار



■ جمشید کیانفر،  
مصحح و نسخه‌شناس

ایرج افشار در زمان حیاتش کارهای بسیاری انجام داد که نگاهی به حجم کارهایی که صورت داد، نشان‌دهنده توانایی‌های شگفت‌انگیز اوست در مدیریت زمان و سر و سامان دادن به کارهای متنوعی که در دست انجام داشت. ما گاهی بین خودمان صحبت می‌کردیم که ۲۴ ساعت افشار چقدر است؟ ما خیلی از وقت‌هایمان را تلف می‌کنیم و او از همه دقیق‌تر بهره می‌برد. به همین دلیل هم چنین کارنامه پرباری را دارد.

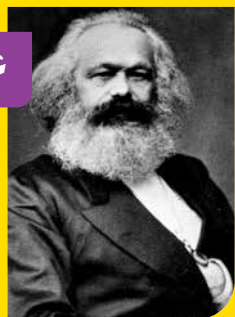
## تلاش‌های دهخدا



■ نشست تخصصی  
دهخدای پارسی  
■ حسن ذوالفقاری  
استاد دانشگاه تربیت  
مدرس

دهخدا علاقه به ضبط مثل‌ها را از زمان کودکی در خود احساس کرد و از همان ابتدا در جمع‌آوری امثال کوشید. او هنگام جنگ جهانی اول و زمانی که در ده کلاته‌ی چهارمحل بختیاری به انزوا زندگی می‌کرد، تصمیم گرفت به طور جدی امثال فارسی را جمع‌آوری کند. پس از پایان جنگ و بازگشت به تهران از سیاست کناره گرفت و برای برآوردن آرزوی دیرینه‌ی خود، به جمع‌آوری امثال و لغات فارسی پرداخت.

## اعترافات مارکس



■ پرسشنامه‌ای که تازه  
منتشر شده است

«اعترافات» پرسش‌نامه‌های نیمه فکاهی که به دست مارکس نگاشته شده است. خبرگزاری ایبنا اخیرا برخی از آن پرسش‌ها را منتشر کرده است مثلا در پاسخ به سوال کیفیتی که بیشترین علاقه را به آن دارید چیست گفته است: سادگی، و یا کیفیتی در مردان که بیشترین علاقه را به آن دارید چیست؟ «قدرت». همچنین از وی پرسیده شده کیفیتی در زنان که بیشترین علاقه را به آن دارید، چیست که پاسخ داده: ضعف.

کل جامعه گسترش پیدا کرد رعیت کار می‌کرد و زجر می‌کشید، مردم به این نتیجه رسیدند که نابرده رنج هم به گنج می‌شود رسید و مزد آن نبرد جان برادر که کار کرد. در نتیجه «کار» بد شد. ارزش «کار» در جامعه‌ی ایران آمد پایین. در همان فرهنگ بچه پولداری که شما گفتید، این یک فرهنگ مصرفی ژستی، پزی، پرتکلف است که حالا کالای خارجی را می‌گیرد و به نمایش می‌گذارد و مصرف می‌کند. البته این فقط در ایران هم نیست!

**دولت بچه پولدار ملی رفتارش چگونه می‌شود؟ یعنی دولتی که با پول مالیات مردم اداره نمی‌شود، دولتی که پول بدون زحمت به دست می‌آورد.**

برای این هم البته استعمار نقشه کشیده بود. نقشه آن هم این گونه است، این شعر مولانا: آلت اشکاف پیش بزرگر، پیش سگ که، استخوان در پیش خر. نقشه این گونه است که کارمندان دولت باید درآمدشان کم باشد، اما هزینه‌های منزلتی، اینها باید زیاد باشد. هزینه‌های زیاد در تلفن، میز و صندلی، ماشین‌ها و ... این تمام شئون چنین دولتی را باید فرابگیرد و این باید به یک رفتار تبدیل شود، یعنی باید مسابقه گذاشته شود بین این وزارتخانه که مثلا صاحب درآمد بیشتری است، آن وزارت خانه می‌گوید چرا او باید داشته باشد من نباید؟ چرا کارمندان من نباید این تجهیزات را داشته باشند. دیگر آن سیستم دنبال کارکرد نیست، آن سیستم دنبال کسب درآمد و پرستیژ است، پرستیژش هم با ژست، که البته تجهیزات کاری و اتاق و ماشین و ... جای خودش.

**دیگر کارآمدی هم در آن مهم نمی‌شود، مثلا پسرخاله فرد می‌شود معاون وزیر!**

شما مثال خوبی زدید، فرانسوی‌ها می‌گویند جمهوری پسر خاله! این اصطلاح‌شان است که البته این ریشه فرهنگی دارد که ما از زمان‌های گذشته در ایران فرهنگ ایلبایاتی داشته‌ایم. این فرهنگ در ایران مدرن هم همینطور فعال شده است.

**جناب پروفیسور ما الان ۱۰۴ سال است که نفت صادر می‌کنیم، چه آن موقع که با اسب و الاغ صادر می‌شد تا الان، در این فاصله‌ای که ما این رفتارها را داشته‌ایم و به این شکل در آمده‌ایم، نروژی‌ها چه کرده‌اند؟ آن ساختارهایی که در آنجا بود و اینجا نبود. ساختارهای آنها چه بود؟**

آنها از ابتدا ساختار تولید را داشته‌اند. ساختارهای فرهنگی‌شان مطلقا ارباب و رعیتی نبود، ببینید یک نکته‌ی مهم که برای کشور ما و برای ادامه حکومت هر کشوری لازم است، تفاوت کم بین فقیر و غنی است. پولدار را ما گفتیم لازم داریم برای کشور، اما فاصله بین فقیر و ثروتمند باید کم باشد، کشورهای اسکاندیناوی کمترین فاصله بین فقیر و ثروتمند را دارند. شما حتما اولاف پالم را می‌شناسید که ایده رفاه اجتماعی را مطرح کرد و این ایده همه‌ی اروپا را گرفت و بعد هم به آمریکا رفت. وی پیاده به سینما می‌رفت و وقتی که پیاده از سینما مثل یک آدم معمولی برمی‌گشت کشته شد. چون او می‌خواست فاصله بین فقیر و ثروتمند را کاهش دهد. با این بنیان؛ ببینید من منزل یکی از مسئولان مجلس سوئد رفتم، خانه‌اش ۸۰ متر ساختمان دو طبقه بود و دویست متر حیاط، همه اینگونه بودند، پرستیژشان را در شخصیت و هویت ملی‌شان دنبال می‌کنند نه در ساختمان و ماشین و اینها. در یک جمله: مهمترین عنصری که یک کشور لازم دارد هویت ملی است.

باید قدردانی کرد از آقای احمد اشرف کتاب و تحلیل خوبی در این زمینه دارند. وقتی حکومت توسط استعمار به اشرافیت و استبداد، به صورت غیر مستقیم ترغیب و تشویق شد، جان و مال تجار در خطر بود. این جا استعمار به عنوان یک حامی وارد شد و به آنها گفت، ببین جان را من نجات می‌دهم، مالت را هم؛ اما تو بیا از این زنجیره تولید چشم‌پوش تو فقط بیا آن آخرش را بفروش، آن هم کالای من را؛ یعنی مصنوعات من را بیا بفروش. از آن زمان ما یک اقتصاد وارداتی در بخش صنعتی داریم چه رسد به بخش کشاورزی که به آن می‌پردازیم.

**اگر پول نفت را نداشتیم می‌توانستیم این کار را بکنیم؟**

آن موقع هنوز اصلا پول نفت نبود.

**یعنی این رفتار ما از قبل هم داشته‌ایم.**

بله. این را داشته‌ایم. اما حکومت فکر مردم و تاجر نبود.

**یعنی مفهوم آن این است که اگر ما تا امروز هم نفت نداشتیم، ژاپن نمی‌شدیم. افغانستان می‌شدیم.**

اگر حکومت ما مردمی می‌بود و به فکر اقتصاد و خدمت مردم بود، آن وقت شکل دیگری داشت. می‌دانید که در تحقیقات ۶۸ آقای پروفیسور ادوارد مولر، اقتصاد ایران قابل مقایسه بود با اقتصاد کره جنوبی و با آن هم سطح بود، تفاوتش فقط همین استبداد و نابرابری بوده است. حالا من می‌خواهم بگویم که این استبداد باعث شد که تاجر به آن سمت و سو بروند و پیامدهای مختلفی داشت و از آن زمان دیگر ما تجارت داریم؛ اقتصاد تجارتمندی داریم با اقتصاد واسطه‌ای که فقط به دنبال واردات و ارائه آن به مردم هستیم. برای این که واردات رونق بگیرد، آنها خوب می‌دانستند که مردم ادای ثروتمندان را درمی‌آورند، هر کاری که ثروتمندان انجام می‌دهند به تدریج مردم فقیر هم می‌خواهند ادای آن را در بیاورند. بنابراین، اول ثروتمندان را به کالاهای خارجی و وارداتی مزین کردند، اینها رفتند کالاهای خارجی را مطرح کردند و این طرف و آن طرف نشان دادند و بعد در جامعه رونق پیدا کرد. در این جای تبصره باید بگویم ما حتما حتما به ثروتمندان احتیاج داریم، اقتصادی بدون سرمایه نمی‌شود، سوال اصلی این است که این ثروتمندان ثروت‌شان باید از کدام جهت کانالیزه شود در کدام مسیر بروند که هم خودشان بهره ببرند هم جامعه. و اما کشاورزی ما؛ کشاورزی ما در گذشته یک نظام دهقانی ارباب و رعیتی بوده، ارباب در روستاها زندگی می‌کرده و رعایا هم همانجا؛ از جهاتی بسیار مثبت بوده که شرایط مشابهی داشتند، وقتی سرما و زلزله و سیل بود، همه با همدیگر بودند. اما رعیت زندگی بسیار دشواری داشت و ارباب بالنسبه در رفاه بود. اما این کشاورزی کارکرد داشت. وقتی که شهرها بوجود آمدند، خان‌ها (اربابان) از روستاها به شهر آمدند، ارتباطشان با تولید قطع شد، سالیانه یا ماهیانه مباشر می‌آمد. پول را به آنها می‌داد، به این می‌گویند مال الاجاره یا به زبان خارجی رانت، تئوری آقای دیوید ریکاردو؛ از آن زمان این فرهنگ رانت‌خواری در جامعه ایران رشد کرد. و از قشر بالا از اربابان اشاعه پیدا کرد به پایین، یعنی رعیت که باید زحمت می‌کشید، ارباب لذت می‌برد. همه‌ی عناصر منفی برمی‌گشت به رعیت، در ذهن رعیت زندگی اربابی ایده‌آل بود، چون عیش و نوش این طور چیزها داشت. از آن زمان چون فرهنگ اربابی اشرافیت رانت‌خوار در



استعمار توانست حکومت را به طرف اشرافیت ببرد و این اشرافیت که پولش باید تامین می‌شد، از افراد مختلف و در راس آنها تجار مالیات گرفته می‌شد. با تعداد زیادی از تجار با استبداد زیادی برخورد شد و برخی از آنها کشته شدند. باید قدردانی کرد از آقای احمد اشرف کتاب و تحلیل خوبی در این زمینه دارند